

قطعنامه سندیکاها و تشکل های مستقل کارگری



به مناسبت اول ماه مه، دوازده اردیبهشت ۱۳۹۵

اول ماه مه (دوازده اردیبهشت ۱۳۹۵)، روز جهانی کارگر و روز اتحاد و همبستگی بین المللی کارگران، برای بیان خواست ها و مطالبات این طبقه، جهت بهبود شرایط کار و زندگی و رهایی از ستم و نابرابری اقتصادی و طبقاتی است. اول ماه مه همچنین روز فریاد مشترک تمامی کارگران در سرتاسر گیتی علیه بیداد و بهره کشی سرمایه است.

در چنین روزی، کارگران در سرتاسر دنیا از جمله به مقابله با سیاست های ضدکارگری و نئولیبرالیستی سرمایه داری جهانی و فرمول های خانمان برانداز آن برمی خیزند و نارضایتی و اعتراض خود را نسبت به این سیاست ها اعلام می کنند. در روز جهانی کارگر، بیش از هر زمان دیگری لزوم اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران احساس می شود و به ضرورتی حیاتی و اجتناب ناپذیر تبدیل می گردد.

کارگران ایران، امسال نیز در شرایطی به استقبال اول ماه مه، روز جهانی کارگر می روند که گرانی افسار گسیخته و فزاینده دیگر رمقی برای کارگران باقی نگذاشته است. سرمایه داری در ایران، درماهنگی با سرمایه بحران زده جهانی و نهادهای مالی و واسطه ای آن، همچون "سازمان تجارت جهانی"، "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی"، در جهت تامین شرایط مطلوب برای انباشت و سود آوری سرمایه، کارگران را به شدیدترین شکل ممکن استثمار می کند و به بیکاری، فقر و فلاکت می کشاند. سفره کارگران امروزه بیش از هر زمان دیگر خالی است و آنان مجبورند برای سیر کردن خود و فرزندانشان به هر دری بزنند و ساعت ها کار اضافی را به جان بخرند. سرمایه همچنین همه ی تلاش خود را به کار می برد تا حتی المقدور بار بحران های دامن گیر و کمرشکن خود را در سرتاسر گیتی بر دوش ما کارگران بگذارد؛ تعیین حداقل دستمزد ۸۱۲ هزار تومانی در سال ۹۵ توسط "شورای عالی کار" که تا ۴ برابر زیر خط فقر و در واقع به منزله تحمیل مرگ تدریجی بر خیل عظیمی از کارگران است؛ وعدم پرداخت به موقع دستمزدها در ابعادی فراگیر و گسترده؛ نهادینه کردن شرکت های

پیمانکاری و واسطه ای در بخش های وسیعی از مراکز کار و تولید و صنایع بزرگ و متوسط دولتی و غیردولتی و در همین رابطه نابودی کامل امنیت شغلی اکثریت قریب به اتفاق کارگران با رواج قراردادهای موقت و سفید امضا، به تعطیلی کشاندن بسیاری از کارخانه ها، کارگاه ها و معادن کشور همراه با اخراج و بیکارسازی های گسترده کارگران عمدتاً به دلیل زیاده خواهی ها و حرص و ولع پایان ناپذیر صاحبان سرمایه، رشد فزاینده حوادث کار و در واقع تبدیل مراکز کار و تولید به قتلگاه کارگران، غارت مضاعف دسترنج کارگران از راه های مختلف از جمله قطع سوبسید کالاهای اساسی مانند نان، آب، برق، گاز و ...، چپاول صندوق تامین اجتماعی و بازنشستگی و ناکارآمدی این صندوق ها در قبال کارگران ... و موارد متنوع و بیشتری از این دست، تنها نمونه هایی از این تهاجم لجام گسیخته و طبقاتی و وضعیت اسفناک ما کارگران را به نمایش می گذارند.

به این سیاهه البته باید تبعیض جنسیتی و ستم و استثمار مضاعف نسبت به زنان و کارگران مهاجر، بی کاری جوانان و گسترش کار کودکان، فقدان آزادی های دموکراتیک و سیاسی و امنیتی کردن هر شکلی از اعتراض و حق طلبی کارگران که برای پیگیری خواست ها و مطالبات این طبقه صورت می گیرد، ممنوعیت ایجاد تشکل های مستقل کارگران و یورش به معدود تشکل های کارگری موجود، احضارهای مکرر کارگران و فعالان کارگری و تهدید، دستگیری و زندانی کردن آنان به بهانه های مضحک و نخ نمایی چون "اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت ملی" و ... امثال آن را نیز اضافه نمود. عوامل سرمایه به ویژه در یکی - دو ساله اخیر شمشیر را از رو بسته و همه هم و غم خود را بکار گرفته اند تا هر خواست و مطالبه کارگری و هر اعتراض حق طلبانه ای را که از سوی کارگران برپا می شود با توسل به زور و تهدید و دستگیری و زندانی پاسخ گویند و فعالین آن را به بند کشیده، به کنج زندان ها بفرستند.

بدون شک ما کارگران در مقابل چنین وضعیت بغایت غیر انسانی و گسترش روزافزون فقر و سیه روزی در جامعه سکوت نمی کنیم و اجازه نخواهیم داد که بیش از این حق حیات و هستی مان را به نابودی بکشند. ما کارگران تولید کنندگان اصلی رفاه و ثروت در جامعه هستیم و برخورداری از يك زندگی انسانی، مطابق با بالاترین استانداردهای حیات بشری را حق مسلم خود می دانیم و برای تحقق آن تمامی موانع پیش روی را با برپایی تشکل های مستقل از دولت و کارفرما و با اتکا به قدرت همبستگی و اتحاد کارگری و طبقاتی مان

از سر راه بر خواهیم داشت. ما کارگران اجازه نخواهیم داد که همچون گذشته توافق های سرمایه داری جهانی و داخلی برای بهره کشی از نیروی کار ارزان و غارت دسترنج و حاصل ما کارگران، قرین موفقیت گردد و ما را همچنان در فرودستی باقی بگذارد.

در این راستا، ما سندیکاها و تشکلهای امضا کننده زیر، متحد و یکصدا مطالبات و نقطه نظرات خود را بدین شرح اعلام می داریم:

۱- در حالی که خط فقر سه و نیم میلیون تومان در ماه است، تعیین حداقل دستمزد اعلام شده از سوی "شورای عالی کار" (۸۱۲ هزار تومان) در واقع به منزله تحمیل فلاکت بیش تر به کارگران و خانواده های آنان می باشد. ما همچنین، عملکرد این "شورا" که در طول سالیان گذشته همواره در راستای منافع کارفرمایان و صاحبان سرمایه و بر ضد کارگران بوده است را محکوم می کنیم. ما کارگران اعتقاد داریم که تعیین دستمزدهای عادلانه تنها از طریق نمایندگان واقعی کارگران در تشکل های مستقل کارگری و با پشتوانه وسیع توده کارگران امکان پذیر خواهد بود.

۲- دستمزدهای پرداخت نشده و معوقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت شوند و عدم پرداخت آن ها میبایست به مثابه جرم قابل تعقیب، مورد پیگرد قضائی قرار گیرد. ما کارگران خواهان پرداخت فوری و بدون قید و شرط دستمزدهای معوقه کارگران و خسارت های ناشی از آن هستیم.

۳- قراردادهای موقت و سفید امضای کار، فقدان امنیت شغلی و وجود شرکت های پیمانکاری و واسطه ای؛ حوادث، بیماری ها و سوانح مرگبار ناشی از فقدان ایمنی و بهداشت کار، به ویژه در بخش های ترابری، معادن و ساختمان سازی، همواره از معضلات و مشکلات توان فرسای کارگران در کشور بوده است. ما کارگران ضمن اعتراض به چنین وضعیت ناگواری، خواهان برجیده شدن قراردادهای موقت و سفید امضا، حذف شرکت های پیمانکاری و واسطه ای، قرار گرفتن کلیه کارگران شاغل از کارگاههای کوچک گرفته تا کارگران مناطق آزاد، تحت پوشش کامل قانون کار و اجرای فوری بیمه کارگران ساختمانی و در یک کلام پایان دادن به شرایط سخت و زجرآور کار در مراکز و محیط های کار و تولید هستیم.

۴- ما کارگران به ویژه در شرایط تورم و گرانی روزافزون کالاهای اساسی در جامعه، اعمال برخی سیاست های معروف به ریاضت اقتصادی

همچون رها سازی قیمت ها و حذف سوبسیدها، اخراج و بیکار سازی کارگران با بهانه ها و ترفندهایی چون تعدیل نیرو و خصوصی سازی، مقررات زدایی از حقوق کار و نابودسازی برخی از دستاوردهای چند ده ساله حقوق کارگری و تعرض ضد کارگری به قانون کار و ... را محکوم نموده و خواهان پایان بخشیدن به این قبیل سیاست های اسارت آور و ضد عدالت اجتماعی هستیم.

۵- ما خواهان برخورداری تمامی بازنشستگان از يك زندگی مرفه و رفیع هرگونه تبعیض و نابرابری در پرداخت مستمری و حقوق و مزایای این بخش از کارگران می باشیم. ما کارگران همچنین خواهان بیمه ی درمان رایگان هستیم.

۶- اخراج و بیکار سازی کارگران به هر بهانه ای باید متوقف گردد و تمامی کسانی که بیکار شده و یا به سن اشتغال رسیده اند می بایست تا زمان اشتغال به کار از بیمه بیکاری مکفی، متناسب با استانداردهای امروزی جوامع بشری برخوردار شوند.

۷- ما کارگران خواهان برابری کامل حقوق زنان و مردان در تمامی شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی و محو کلیه قوانین تبعیض آمیز علیه آنان می باشیم.

۸- بیمه های تأمین اجتماعی اگر قرار باشد که به نحو مطلوبی از آن استفاده شود می بایست که به دست نمایندگان منتخب و واقعی خود کارگران و مردم زحمتکش جامعه اداره شود. ما کارگران خواهان برخورداری همه آحاد کارگر و زحمتکش جامعه از امکانات و مزایای بیمه های تأمین اجتماعی هستیم.

۹- ما کارگران سرکوب و کارشکنی و عدم به رسمیت شناختن حقوق سندیکاهای کارگری و تشکل های مستقل کارگری را محکوم کرده و خواستار تشکیل سندیکاها و تشکل های مستقل کارگری و رعایت حقوق بنیادین کار، به ویژه مقابله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین المللی کار دایر بر "آزادی ایجاد تشکل های مستقل" و "عقد قراردادهای دستجمعی" هستیم. و دادخواهی و شکایت کارگران را در این باره به نهادها و سازمان های بین المللی حق مسلم تمامی کارگران می دانیم.

۱۰- برخورداری از حق ایجاد تشکل های مستقل کارگری و حق اعتراض، اعتصاب، تجمع، تحصن، راهپیمایی و حق آزادی بیان و نشر ... امروزه جزء حقوق اولیه و انکارناپذیر کارگران و همه ی آحاد مردم در سرتاسر دنیا است. ما کارگران خواهان برخورداری از تمامی این حقوق و

مطالبات بوده و آن‌ها را در ردیف حقوق مسلم و خدشه ناپذیر خود می‌دانیم.

۱۱- ما خواهان پایان دادن به برخوردهای امنیتی و قطع فوری و بدون قید و شرط هر گونه اعمال فشار، پرونده سازی و صدور احکام قضایی علیه کارگران و فعالان کارگری، مدنی و اجتماعی و به طور مشخص منع تعقیب، تهدید، احضارهای مکرر، بازداشت و زندانی کردن این کارگران و فعالین از جمله اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، سندیکای کارگران ساختمانی و نقاش استان البرز، کارگران معادن بافق، دورود، خاتون آباد و کارگران پتروشیمی و عسلویه و ... تحت عناوین و بهانه هایی چون «تبلیغ علیه نظام»، «اقدام علیه امنیت ملی»، «تجمع به قصد تبانی» و ... می‌باشیم. ما همچنین خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط همه کارگران، فعالان کارگری و معلمان زندانی از جمله بهنام ابراهیم زاده، محمد جراحی، جعفر عظیم زاده، رسول بداغی، اسماعیل عبدی، محمود بهشتی لنگرودی، علی اکبر باغانی و فرزاد مرادی نیا و منع تعقیب و لغو احکام صادره علیه ابراهیم مددی، رضا شهابی، داود رضوی، واله زمانی، علی نجاتی، محمود صالحی، عثمان اسماعیلی، جمال میناشیری، هادی تنومند، قاسم و ابراهیم مصطفی پور و محمد کریمی، جلیل محمدی و دیگر کارگران هستیم.

۱۲- ما کارگران، نه تنها تشکل‌های دست ساز و همسو با دولت و کارفرما همچون خانه کارگر، شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی را نمایندگان واقعی کارگران ایران نمی‌دانیم بلکه به رسمیت شناختن این تشکل‌ها همچون خانه کارگر (شوراهای اسلامی کار) در WFTU و تلاش برای عضو کردن تشکل غیر کارگری موسوم به «مجمع عالی نمایندگان کارگران ایران»، در ITUC را محکوم نموده و به عضویت در آوردن این قبیل تشکل‌های دست ساز و فرمایشی در این نهادها را به منزله باز کردن راه برای سرکوب هر چه بیشتر سندیکاها و تشکل‌های مستقل کارگری در ایران محسوب می‌کنیم.

۱۳- پدیده کار کودک به شکل غیر قابل تصویری در حال افزایش و گسترش است. کار کودکان باید ممنوع اعلام گردد و هر طرحی برای رسمیت بخشیدن به این پدیده نامیمون، تحت هر عنوان و بهانه ای می‌بایست ملغا شده و محکوم گردد. همه ی کودکان مطابق منشور بین المللی حقوق کودک باید جدا از موقعیت اقتصادی و اجتماعی والدین و نوع جنسیت و وابستگی‌های ملی، نژادی، مذهبی و ... از امکانات تحصیلی و آموزشی، رفاهی و بهداشتی رایگان و برابر برخوردار باشند.

۱۴- ما خواهان رفع هر گونه تبعیض و بی عدالتی نسبت به کارگران مهاجر به ویژه کارگران افغان در ایران و نیز سایر کارگران مهاجر در سراسر جهان می باشیم.

۱۵- ما به همراه عموم کارگران ایران و جهان سیاست های جنگ افروزان و تجاوز کارانه علیه کشورها را محکوم کرده و خواهان برقراری صلح و امنیت در منطقه و جهان و دفاع از منافع عمومی و آزادی و رفاه و پیشرفت مردم ایران و منطقه و جهان هستیم.

۱۶- همه کارگران، معلمان و پرستاران که به خاطر احقاق حقوق و مطالبات خود از کار اخراج یا بازداشت و یا زندانی شده اند باید بدون قید و شرط و با احراز شرایط قبلی کار، همراه با خسارت ایام اخراج و زندان به کار سابق خود باز گردند.

۱۷- اول ماه مه، روز جهانی کارگر باید تعطیل رسمی اعلام شده و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود. ما خواهان لغو هرگونه محدودیت در برگزاری مراسم این روز جهانی هستیم.

**کارگر متفرق هیچ چیز، کارگر متحد همه چیز!
کارگران جهان متحد شوید!**

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه

سندیکای کارگران ساختمانی و نقاش استان البرز

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

اردیبهشت ۱۳۹۵

نامه های زندان

مجید نفیسی

یکی از عرصه های کار در خارج از کشور ادبیات زندان است. امروزه در میان ایرانیان مهاجر، شمار انبوهی هستند که مدتی از عمر خود را در زندانهای شاه و ولی فقیه گذرانده اند و اکنون در مهاجرت

این فرصت را یافته اند که به دور از محیط اختناق داخل ایران به بازشکافی دوران اسارت خود پردازند

و از این رهگذر نه تنها گوشه هایی از تاریخ زندگی سیاسی ایران معاصر را روشن سازند، بلکه همچنین نشان دهند که زندانیان سیاسی، علیرغم وجود شکنجه و اعدام، مانند هر گروه اجتماعی دیگر، خالق یک فرهنگ هستند؛ فرهنگی که در آن در کنار افسردگی و ترس از مرگ، شادی و شیطنت، و در برابر دستگاه مغزشویی زندانبان، شور آفرینندگی هنری و ادبی زندانی به چشم می خورد. متاسفانه، آنچه تاکنون (۱۹۹۵) در این زمینه منتشر شده غالباً جنبه ی صرفاً سیاسی داشته و در بهترین حالت خود از شرح خاطرات فراتر نرفته است. البته سرگذشت زندان باید چون سندی برای افشا و مبارزه با نظام اختناق و سرکوب به کار رود، منتها این کار نباید به قیمت فراموش کردن جنبه های دیگر زندگی زندانی سیاسی تمام شود. آیا تا به حال چند نمایشگاه هنری از آثاری که زندانیان سیاسی ما با کار بر روی هسته های خرما و شفتالو و شیشه و سنگ و خمیر نان و یا گلدوزی روی پارچه آفریده اند، تشکیل شده است؟ چند شعر و داستان و نمایش آفریده در زندان در دست داریم، و چه تعداد از نامه ها و وصیت نامه ها و گزارش دستنوشته ها و نقوش یادگاری بر دیوارهای زندان تاکنون منتشر شده است؟ مقاومت زندانی فقط در اتاق شکنجه و بازجویی و صحنه ی دادگاه و میدان تیر خودنمایی نمی کند، بلکه همچنین خود را در گلکاری باغچه های زندان، در ریزه کاری های روی سنگ و استخوان و هسته نشان می دهد.

در زیر پس از بررسی کوتاهی از سابقه ی نامه در ادبیات جهانی، به هیجده نامه از یک زندانی سیاسی برخورد می شود. او طی سالهای ۶۲ تا ۶۷، شانزده نامه اولی را از زندان اوین خطاب به مادر و خواهر و همسرش به بیرون از زندان فرستاده است. نویسنده نامه ها در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ تیرباران شد. در پایان این نوشته، با اجازه صاحب فعلی نامه ها، سه نمونه از آنها را بدون کوچکترین تغییری چاپ می کنم و امیدوارم که این کار مشوق دیگران در کار چاپ و ارزیابی ادبیات زندان گردد.

نامه، به عنوان یکی از انواع ادبی

ارزش نامه را به دلیل جنبه ی شخصی آن نباید دست کم گرفت. نامه های رهبران جنبش های سیاسی و مذهبی حتی گاهی به کتابهای مقدس یا

مراجع راه یافته است، مثلا در این زمینه می توان به نامه های پولس به رسولان در انجیل یا مراسلات حضرت علی در "نهج البلاغه" اشاره کرد، و یا از مجموعه ی نامه های عین القضاة همدانی و مارکس و انگلس و روزا لوگزامبورگ نام برد. استفاده از نامه در آثار ادبی نیز سابقه ای طولانی دارد و به عنوان مثال می توان از ده نامه ی رامین به ویس در منظومه ی "ویس و رامین" گرگانی، نامه های خسرو و شیرین در منظومه ی "خسرو شیرین" نظامی و همچنین "اخوانیات" ملک الشعرا بهار اشاره کرد. در قرن هیجدهم و نوزدهم، تحت تاثیر مکتب رمانتیسیم که به احساسات شخصی اهمیت فراوان می دهد، نوشتن رمان هایی که قسما یا تماما از مجموعه ای نامه تشکیل شده رواج یافت؛ مثل "غرور و تعصب" اثر جین آستین، "بابا لنگ دراز" نوشته ی جین وبستر و "روابط خطرناک" اثر لاکلو. در ایران نیز می توان به دو اثر "نامه ها"ی بزرگ علوی و "از آن سوی دیوار" به آذین اشاره کرد.

نامه معمولا متنی است که از طرف فردی (توسط خود او یا از طرف او به وسیله شخص نامه نویس) به شخص دیگری فرستاده می شود و غالبا مشتمل بر عنوان گیرنده ... خوشامدگویی ... مقدمه و سپس متن اصلی و در آخر، پایانه ... بدرودگویی ... امضا و احیانا بعدالتحریر و تاریخ نامه در پایین یا بالای متن می باشد.

برای نوع نامه می توان سه ویژگی قائل شد: یکم - زمینه نوشتن نامه که از وجود جدایی مکانی و زمانی بین نویسنده ی نامه و گیرنده آن حکایت می کند، و از نامه خواسته می شود که این مشکل را پر کند و به جدایی بین طرفین به نوعی خاتمه دهد.

دوم، محتوای شخصی نامه: معمولا در نامه به مسائلی اشاره می شود که کاملا جنبه ی شخصی دارد و ممکن است به استثنای فرستنده و گیرنده ی آن برای دیگران قابل درک نباشد، به عنوان نمونه کسانی که نویسنده به آنها سلام می رساند یا از احوال آنها جويا می شود، و مهمتر از آن موضوعات خصوصی، یعنی مطالبی که فقط دو طرف از آن باخبر هستند.

سوم، سبک شخصی نامه: از آنجا که نامه یک سند غیررسمی است معمولا از نویسنده انتظار نمی رود که فکر خود را به صورت منظم، آنچنان که در قوالب رسمی مقاله و کتاب وجود دارد منعکس سازد و وجود قطع و وصل و حاشیه روی و بی توجهی به دستور زبان از خصوصیات نامه است. به عنوان مثال در نامه های تحت بررسی ما می توان تاثیر زبان

ترکی را گاهی احساس کرد.

نامه به عنوان یک اثر ادبی به داستان نویس و شاعر فرصت خوبی می دهد تا به درون روابط قهرمانان نفوذ کند و از مجرد به مشخص و از عمومی به شخصی گریز زند.

خصوصیات نامه در زندان

نوشتن نامه به افراد درجه اول خانواده، مثل همسر، پدر، مادر، خواهر، برادر که خود زندانی هستند یا در خارج از زندان به سر می برند حقی است که مکررا از جانب رژیم های سابق و حاضر زیر پا گذاشته شده و تحت تاثیر شرایط بیرونی و درونی زندان دستخوش تغییر بوده است. مثلا می توان این تغییر را در لحن و محتوای نامه های تحت بررسی در طول سالهای مختلف مشاهده کرد. در نامه ای که در سال ۶۲ نوشته شده مطلقا اشاره ای به مسائل غیر روزمره نمی شود، حال اینکه در برخی از نامه های سال ۶۷ میزان جسارت نویسنده در بیان نظرات خود شگفتی می آفریند. در طول این سالها، جنگ بین ایران و عراق، اختلافات جناح های مختلف هیات حاکمه و از همه مهمتر سیاست نرمش خواهی که از سوی گروه منتظری تعقیب می شد در وضع اداره ی زندان و از جمله نامه نویسی زندانیان تأثیر داشت. ولی به طور کلی طول یک نامه نمی توانست از پنج سطر در یک دوره و از هفت سطر در دوره ی دیگر تجاوز کند و اگر مسئول مراسلات زندان در آن نشانه ای از پوشیده نگاری می دید از فرستادن آن خودداری می کرد. زندانی چنانچه فرم نامه را در دست داشت می توانست علی العموم در هر زمان که می خواست نامه اش را بنویسد، ولی مامور جمع آوری مراسلات فقط در موعد معین به بند می آمد. نامه های رسیده معمولا توسط زندانیان دیگر بدون اطلاع گیرنده آن خوانده نمی شد، ولی گاهی پیش می آمد که به دلیل روحیه ی نفی حقوق فردی و تقدیس روحیه ی گروهی حتی قبل از حضور شخص گیرنده، نامه ی او میان زندانیان دیگر دست به دست می گشت و درباره ی مطالب آن اظهارنظر می شد.

در زیر با در نظر گرفتن نامه های تحت بررسی به توضیح برخی از خصوصیات نامه های زندان می پردازم.

ایجاز

ایجاز یا بیان فشرده یکی از ویژگیهای مهم شعر است و جالب اینجاست که زندانی با توجه به محدودیتی که زندانبان برای طول نامه قائل است مجبور است که از همین شگرد شاعرانه استفاده کند و مفاهیم خود

را در قوالبی کوتاه بگنجاند. این کار مستلزم مدتها وقت و آمادگی ذهنی است، ولی نتیجه ی کار می تواند متنی باشد که مانند کلمات قصار، کوتاه و پرمغز گردد. مثلا در نامه ی دوم می خوانیم: "باید بی هم، با هم بودن را بیاموزیم." این عبارت نه تنها از لحاظ معنا عمیق و موجز است، بلکه از لحاظ شکل نیز خوش آهنگ و شاعرانه می باشد.

رمزوارگی

نویسنده ما یک زندانی مقاوم یا به اصطلاح رایج زندان "سر موضع" بود و از این رو می کوشید تا با استفاده از یک سبک رمزواره، اندیشه های ممنوع خود را به همسرش منتقل سازد و امید به آینده و شوق به حرکت را در خود نشان دهد. در نتیجه در نامه های او ما با سبکی روبرو هستیم که یادآور سمبولیسم سیاسی رایج در شعر نو بین سالهای ۵۷-۱۳۳۲ می باشد؛ هنگامی که شاعر برای فرار از سانسور، پیام اجتماعی خود را در قالب تصاویری رمزواره چون مبارزه ی روز با شب یا بهار با زمستان بیان می کرد. مثلا اشاره ی زندانی ما در نامه ی دوم به "نوزادان آینده" مسلما نشانه ی امید بستن او به افراد یا هسته های سیاسی است که در آن زمان از سازمانهای چپ در بیرون و درون زندان جدا شده و می خواستند با مطالعه ی دوباره تئوری مارکسیستی و تعمق بر آنچه در جامعه ی انقلاب زده ایران گذشت، به راههای جدید دست یابند. در نامه ی شانزدهم به پرواز "کبوتر اندیشه" اشاره می کند و از طریق آن می خواهد بلندپروازی و اراده گرایی را مورد انتقاد قرار دهد. در نامه ی هفتم با توجه به سالگرد ازدواجشان در روز ۲۹ اسفند از رمزواره ی رسیدن بهار و رخت بر بستن زمستان استفاده می کند و احساس عاشقانه ی خود را به همسرش با مبارزه نو علیه کهنه در صحنه ی اجتماع پیوند می دهد. در نامه ی هفدهم که به مناسبت زادروز همسرش در شب یلدا خطاب به مادر او نوشته، از سمبولیسم مزدیسنائی چنین بهره می گیرد:

"هر سال چنین شبی سعی می دارم شب سرد و طولانی پاییزی را تصور کنم که باد سرد زمستانی دیوانه وار شلاق بر پیکر طبیعت می کوبد و سیاهی شب می خواهد مذبوحانه مانع از صبح گردد، اما فارغ از همه ی اینها مادرانی در تب زایمان می سوزند و قهرمانانه شب سختی را متحمل می شوند. بالاخره صبح با تمام زیباییش فرا می رسد و شب رخت برمی بندد، باد فرو می نشیند، مادران پیروزمندانه آرام می گیرند و فرزندان پای بر عرصه ی وجود می گذارند."

آنگاه نویسنده همسرش را به "گل نرگسی" تشبیه می کند که برای او باری توامان شخصی و اجتماعی دارد - نخست از آن جهت که در دوره ی پیش از اسارت، نویسنده همیشه زیبایی و در عین حال دوام پذیری گل نرگس را در وجود همسرش می دیده و گاهی او را به این نام می خوانده است، و دیگر آن که گل نرگس در اواخر زمستان سبز می شود و همراه با نوروز بهاری در دستهای گل فروشان دوره گرد به شهر می آید تا پیام آور شادی گردد، همچنان که همسر او در طولانی ترین شب سال به دنیا آمده، اما برای او و خانواده اش پیام آور رویش و امید بوده است:

"و تو مادرم، همان روز گل نرگسی را بر پهلو خود می بینی که چون صبح روشن و بسان برفهای قله ها پاک که با تابش آفتاب بهاران و همراه با جویباران زلال در دل اجتماع جاری می شود. تولد... بر همه مان مبارک باد!"

شاید پیچیده تر از همه اشاره ای است که نویسنده در نامه ی نهم به علاقه ی همسرش به ابر و بهمن دارد و اگر خواننده نداند که منظور او انقلاب "بهمن" ۱۳۵۷ بوده، مسلماً پی به کنایه ی ظریف او نخواهد برد.

نقش بندگسلانه ی طبیعت

طبیعت در این نامه ها نقشی بندگسلانه و اسارت ستیز دارد. ماه و ابر و پرندگان مهاجر در آسمان نه فقط پیام آور آزادی و گسستن از بند هستند، بلکه به علاوه می توانند نقطه ی تلاقی و اشتراک دو دل داده ی در بند را فراهم آورند. زندانی ما و همسرش هر دو در دو بند متفاوت از یک زندان واحد زندانی بودند و اگر هر دو در یک شب به ماه می نگرستند می توانستند فراتر از میله های بند یکدیگر را ملاقات کنند و با یکدیگر به گفت و گو بنشینند. این احساس را به خوبی می توان در نامه ی نهم مشاهده کرد. به علاوه، من خود نیز آن را از زبان مادر و خواهرم شنیده ام: در زمانی که مادرم هنوز از خبر تیرباران برادرم سعید یقین نداشت و او را زنده می انگاشت در شعری که برای او سروده بود از ماه می خواست تا نقطه ی عطف نگاههای آن دو باشد. خواهرم نوشین و همسرش حسین نیز پیش از دستگیری با یکدیگر قرار گذاشته بودند که در صورت هجران همیشه در ساعت نه شب به ماه بنگرند و بدین ترتیب به یکدیگر وصل شوند. تصور می کنم که نوشین تا سالها پس از تیرباران حسین این کار را ادامه می داد.

همانطور که نابینایی می تواند حس شنوایی را تقویت کند، دیوارها و درهای بسته ی زندان نیز در روان زندانی باعث پدیدار شدن نقب های جدید حسی می شود. زندانی ما در نامه ی نهم می گوید که همسرش را در حال تشنج در خواب دیده و در نامه ی پنجم پس از اینکه از نرسیدن نامه شکایت می کند این چنین به حس ششم خود روی می آورد:

“امروز بخصوص از عصر به بعد خیلی دلم برای تنگ شده است. حالت خاصی دارم، گفتم شاید نامه ات در راه است ولی الان که ساعت حدود یک بعداز نصفه شب است و از نامه ناامیدم بیشتر دلواپس شده ام که نکند مریض شده باشی.”

همچنین وی چند بار - از جمله در نامه های پنجم و هجدهم - می نویسد که قلبش با نفسهای همسرش می تپد، و این جمله ی او را نباید تنها به معنای مجازی آن گرفت. وقتی که دو نفر عمیقا در فکر یکدیگر باشند قلبهایشان به هم نزدیک می شود و جریانی تله پاتیک ماوراء حواس پنجگانه آنها را به یکدیگر پیوند می دهد. من خود به یاد می آورم که درست در روز ۱۷ دی ماه ۶۰ احساس کردم که قلب عزت همسرم که چهار ماه پیش دستگیر شده بود دیگر نمی تپد، و وقتی که دو روز بعد خبر تیرباران او را تلفنی شنیدم تعجب نکردم. دیوارهای زندان نمی توانست قلب های ما را از یکدیگر جدا کند.

نیروی عشق

آنچه در این نامه ها بخصوص آدمی را تکان می دهد، جسارت نویسنده در بیان عشق خود نسبت به همسرش می باشد. همسر او نیز مثل خودش فردی مبارز و مقاوم بود و ناگزیر عشق فردی این دو یار نسبت به یکدیگر، بر ایستادگی روانی و مقاومت آنها در مقابل فشار زندانبان می افزود. با این همه، این عشق بالنده از جانب برخی از زندانیان، خشک مغزانه مورد نقد قرار می گرفت و از این که نویسنده ما در نامه هایش از چشمان زیبای همسرش می گفت یا عشق به او را نیروی محرک زندگی خود می دانست شکایت می شد و این کار نشانه ی بی حرمتی به آرمان تلقی می گردید. وی در نامه ی پنجم به روشنی به این موضوع اشاره می کند:

“شاید برای خیلی ها این مسئله قابل درک نباشد که چطور در این شرایطی که مردم وقت و بی وقت با صدای انفجار سراسیمه و وحشت زده در ویرانه های باقی مانده از بمباران ها به دنبال عزیزانشان می گردند و هزاران صحنه های دلخراش از بمباران مدارس و کارخانه و

غیره ... آن موقع تو این چنین نگران گل نرگسی، کلمه ای، جمله ای پیدا نمی کنم که مسئله را توضیح دهد، که بگویم این نرگس، گل وجودم، تمام عمرم و ... است. ولی زندگی من کمترین چیز در مقابل شکوفایی این گل است... چطور می توانم نگران نباشم؟"

زندانی ما برای دفاع از عشق خود جمله ای نمی یابد ولی روشن است که صرف بیان این عشق بهترین سند برائت آن است.

برای اذهان خشک، فردیت وجود ندارد. ابراز عشق دو دل داده به یکدیگر به منزله ی فردگرایی بورژوازی محکوم می گردد. بیهوده نیست که این وصف عاشقانه که نویسنده از اولین ملاقات خود با همسرش در زندان به دست داده، به یکسان مورد نکوهش زندانیان متعصب و زندانبانان قرار گیرد: "نشاط جانبخشی از یک لحظه دیدار غیرمنتظره و گیج و منگ و ناراحت از این که این لحظه چقدر سریع گذشت و حتی نفهمیدم چی گفتم و چی شنیدم، اما روی گشاده ات و لغزش نگاه گرم بر وجودم، در آن لحظه، نشان از عشق پاک و بی آلیشت می نمود، و بیان خنده ای بود که به تمام سختی ها می زنی و ترجمان دردها و دوری هایی ست که می کشی. و این برای من عجیب نبود، که تو همیشه این چنین بودی." (از نامه ی هفتم)

پاسداران بخصوص در بند زنان کلمات یا عباراتی عاشقانه را از نامه ی زندانی گرفته و گاه و بیگاه با تکرار آن به تمسخر زندانی می پرداختند و او را متهم به فساد اخلاقی می کردند. البته برای رژیم می که همه چیز را از زاویه ی تنگ شرع می نگرد و زن را تنها زیر حجاب می پسندد، طبیعی است که جایی برای بیان احساسات عاشقانه وجود نداشته باشد.

با وجود این که سالهاست از نوشتن این نامه ها می گذرد، ما هنوز هم گرمای شور عاشقانه ی این دو دل داده را حس می کنیم. این عشق به آنها نه تنها اجازه می دهد که در مقابل رژیم مذهبی حاکم بایستند، بلکه هم چنین به آنها فرصت می دهد تا خود را از خطر بی اعتنائی به نقش فردیت که در آن زمان گریبانگیر جنبش چپ بود، در امان نگه دارند.

نقش محوری نامه در زندان

فلسفه ی ایجاد زندان بر بنیان جدایی زندانی از جهان بیرون پایه گذاری شده و از این رو نامه به عنوان وسیله ی ارتباطی زندانی نقش محوری می یابد و به صورت مشغله ی اصلی ذهنی او درمی آید، و

همه ی فعالیت‌های دیگر را تحت الشعاع خود قرار می دهد. زندانی سیاسی از طریق نامه نه تنها می تواند در سازماندهی مبارزه ی زندانیان در بندها و زندانهای دیگر دخالت کند و بین دنیای داخل و خارج از محبس هماهنگی به وجود آورد، بلکه همچنین نامه برای او چون دفترچه ی یادداشت اندیشه ها، وسیله ی تداوم زندگی دو همسر جدا از هم و حتی گاهی آئینه ی ذوق ادبی زندانی عمل می کند و ذهن او را، چه هنگامی که در انتظار رسیدن نامه روزشماری می کند و چه وقتی که برای تهیه و نوشتن نامه ی خود نیرو میگذارد، پر می کند. در این زمینه می توان به عبارات مختصری اشاره کرد که همسر زندانی ما پس از دریافت نامه های شوهرش در ذیل آنها نوشته و اثرات فوری نامه بر خود و اوضاع و احوال محیط بند را در آن لحظه ذکر کرده است: "چه دل تنگی!" یا "پس از رختشویی، خستگیم را در برد" و "برای کشیدن جنس به فروشگاه می رفتم" و مانند آن. این یادداشتها به ما اجازه می دهد که در شرایط عدم دسترسی به نامه های متقابل همسر زندانی ما به او، لاقلاً به تاثیرات مستقیم نامه های فرستنده بر گیرنده پی ببریم، و بدین طریق به اهمیت نقش نامه در زندگی آشنا شویم.

در یک کلام، نامه که در زندگی بیرون از زندان تنها چون یک وسیله مبادله ی اطلاعات، افکار و احساسات بین افراد عمل می نماید، در داخل زندان نقش محوری می یابد و به صورت مهمترین وسیله ی ارتباطات زندانی با جهان خارج از بند و عامل پیوند او با گذشته، حال و آینده ی خود و دیگران درمی آید.

سپتامبر ۹۵

پیوست ها

نامه ی سوم

۱۶/۱۰/۶۵

... جان ... عزیزترینم

سلام! پریشب دریافت چهارمین نامه ات که چند روز پس از روز تولدت نوشته بودی و هنوز من در حال و هوای آن روز بودم، خاطرات و آرزوهای شیرینی را در ذهن من زنده کرد. امروزها، روز تولد تو بیش از هر چیزی مرا در خود فرو برده. به تو، به تولدت، به شور و شوقی که هنگام صحبت از تولد و زایش از خود نشان می دادی فکر می کردم،

و به یاد می آوردم تولد نوزادانی را که چندی قبل از دستگیری شاهدش بودیم و چقدر دلم می خواست بتوانم شرایطی فراهم کنم که تو با تمام علاقه ات در تربیت و پرورش آنها بکوشی، و می دانم که چه مادر خوبی می توانستی باشی، بودی و هستی، و من سعی می کنم مجسم کنم و بفهمم که آن نوزادان تا چه حد رشد کرده اند. حتما پس از سه چهار سال، دیگر راه افتاده اند، حرف می زنند، می خندند، می گریند، راه می روند و در دل اجتماع جاری می شوند. مریضی هایت چطوره؟ فکر می کنم با توجه به ناراحتی های اخیر، تشدید شده باشند. از این جهت خیلی نگرانم، چقدر راحت بودم اگر تمام دردهایت را من داشتم، و تو آنی آسوده می بودی. سلام گرمم را به مادرم... خانم و آقایان برسان و از روی ماه ... بیوس. به تمام دوستان و فامیل سلام دارم.

همسرت ...

آتش عشقمان هر چه بیشتر و شعله ورتر باد

یادداشت گیرنده: سه شنبه ۲۰/۱۰/۶۵ ساعت ۵ به دستم رسید. خیلی دلم گرفته بود.

نامه ی هشتم

۲۴/۴/۶۶

... جان همسر خوبم

روزت خوش، در طول این چهار ماهی که از امسال می گذرد هنوز نامه ای از تو نداشته ام. نمی دانم این نامه به دستت خواهد رسید یا نه. به هر حال به بهانه ی نامه ساعتها زندگی مشترکمان را مرور می کنم. از اولین روز دیدارمان در آن روز آفتابی کنار منبع آب توی خیابان آذربایجان تا دیدار "ملاقات" گونه مان در اسفند ماه پارسال، لحظه به لحظه هایش از ذهنم می گذرد؛ آن چنان که نگاه گرمت و صدای زیبایت را به جان حس می کنم و یاد مریضی هایت تنم را می لرزاند. تنها با یاد روحیه ی شادت و عشق سرشارت به دشتهای سرسبز و زیبا جانم آرام می گیرد. حدود هفده روز است که به بند جدید منتقل شده ایم، بندی که مدتی مأوای ... ام بود. بندی که تو روزگارانی را آنجا گذراندی. وقتی که یادت بی تا بستم می کند به اتاق ۲ پناه می برم، به نرده ها چنگ می زنم، به تپه ها و آسمان و ابرها و به هر آنچه که فکر می کنم تو از لای نرده ها چشم می دوختی و در افکارت غرق می شدی خیره می شوم و سعی دارم که به افکارت راه یابم. دشتهای مهربان و فداکارت را بر قلبم می فشارم. سلام و ارادت

قلبم را به آقا و مامان برسان به هر طریقی از وضعیت جسمیت مرا
باخبر کن. قلبم با نفسهای تو می تپد.

همسرت ...

۳۲۵ بند ۲ بالا

یادداشت گیرنده: یکشنبه ۴/۵/۶۶ ساعت ده و نیم صبح رسید. بند ۲... ۳۲۵ سابق

نامه ی نهم

۷/۶/۶۶

عزیز جانم... خوبم

آخرین نامه ای که از تو داشتم آخرین روزهای سال گذشته بود. از آن
به بعد کوچکترین خبری از تو ندارم و می دانی که چقدر برایم طاقت
فرساست و می دانم که برای تو هم چنین است. وقتی از موعد مقرر
رسیدن نامه ات می گذرد و من در انتظار نامه می مانم یارای هر
کاری را از دست می دهم و آن وقت به ماه پناه می برم، و شبها از
لای نرده های پنجره به آن چشم می دوزم تا از این طریق، نگاه خنده
ناکت را احساس کنم، چرا که می دانم تو ابرها را تماشا می کنی، به
باران و برف و بهمن عشق می ورزی، با نگاههای گرم ماه را خرسند
می سازی، و آنگاه من می توانم گل نرگسی را در چهره ی برافروخته
ماه ببینم. ولی باز جانم آرام نمی گیرد. فکر می کنم که کجا می
توانم باز یابمت. به نامه هایت پناه می برم، و بارها می
خوانمشان. آخر سر می بینم که باید به دلم و جانم برگردم که تو در
دلم جای داری و ندایت را به گوش دل می شنوم: "تا زمانی که قصه ی
سود و زیان مانع وصل است باید که رنج و تعب عشق را به جان خرید." "
جانم آرام می گیرد و در تنهایی با تو به گفت و گو می نشینم که
صحبت با تو برایم مایه ی زندگی است و افسوس می خورم که از لحظه
لحظه های آن یک سال بهار زندگیمان برای صحبت با تو استفاده نکردم
و گذاشتم که زمان بگذرد. سخت نگران سلامتی هستم. چند روز پیش در
خواب به حال تشنج دیدمت. کاش می توانستم تمام دردهایت را به جان
بخرم. آن وقت چقدر آسوده می بودم. به تمام عزیزانم سلام گرم دارم.
یاد نگاه هایت همواره سرشارم می کند.

همسرت ...

سالن ۲، اتاق ۶۶

دموکراسی در عمل

ملاحظه ای در باره رای دادگاه برآیویک در اسلو

کامران صادقی

چند روز پیش دادگاهی در اسلو، پایتخت نروژ به شکایت آندرس برینگ برایویک از شرایط زندانی که در آن بسر می برد، رسیدگی کرد و بخشا به نفع او رای داد.

برایویک دارای افکاری به غایت ارتجاعی و فاشیستی است. او در سال ۲۰۱۱ در یک روز ۷۷ نفر را که اکثر آنان از جوانان حزب سوسیال دموکرات نروژ بودند، در یک اردوگاه تابستانی به قتل رساند. پس از دستگیری و محاکمه به ۲۱ سال محکوم شد. حال نزدیک به پنج سال است که در یک سلول انفرادی زندانی است.

وسعت سلول برآیویک ۳۱ متر مربع است و از امکاناتی برای کار و ورزش برخوردار است. سلول دارای تله ویزیون و یک دستگاه بازیهای کامپیوتری می باشد. تماس برآیویک با دنیای خارج محدود است و نامه های او کنترل می شود.

با این وجود، کسی که با سببیت و شقاوتی کم نظیر ده ها انسان را به قتل رسانده، به خاطر پایمال شدن حقوق انسانی خود در زندان، به طور عمده به خاطر بودن در سلول انفرادی و در انزوا قرار داشتن، به دادگاه شکایت می کند.

نکته ای که مرا بر آن داشت تا این یادداشت کوتاه را بنویسم، حکم دادگاه مربوطه در رابطه با این شکایت است. دادگاه برآیویک را محق می داند و تائید می کند که "شرایط زندان آندرس برینگ برآیویک ماده ۳ کنوانسیون حقوق بشر را زیر پا می گذارد". و تاکید می کند که "ممنوع بودن رفتار غیر انسانی و تحقیر آمیز یک ارزش پایه ای در یک جامعه دموکراتیک است. این ارزش تحت هر شرایطی - در برخورد به تروریست ها و قاتل ها هم - معتبر است".

این حکم گرچه برای بازماندگان انسان هائی که بدست برآیویک به قتل

رسیده اند، دردآور و شوکه کننده است، اما بر یک اصل دموکراتیک انگشت می گذارد و آن "حقوق برابر و سلب ناپذیر" هم انسان ها است. حقوق بشر برای انسانی با مشخصات برآیویک هم معتبر است و او حق دارد به آن ها استناد کند و از آن ها بهره مند گردد.

برآیویک یک جنایتکار است و غیر انسانی ترین افکار و اعمال را در پرونده خود دارد. او زخم عمیقی بر پیکر جامعه وارد کرده است. اما رفتار جامعه دموکراتیک نسبت به او از جنس دیگری است، ملهم از احترام به حقوق بشر است، قانونمند است، انسانی است.

جوامع استبدادی و به ویژه آنهائی که مانند میهن ما در چنبر استبداد دینی اسیرند، از موهبت برخورداری از چنین منطقی و نفس کشیدن در فضای بدون تبعیض، محرومند. تلاش برای شکستن سد این استبداد و حاکم شدن منطق دموکراسی و حقوق بشر، وظیفه تاریخی روشنفکران و آزادی خواهان این جوامع است.

ستایش: قربانی کودک آزاری، خشونت جنسیتی، فقر و نژادپرستی

بررسی قتل ستایش قریشی در گفتگو با مهرداد درویش پور - هفته نام شهروند

قتل ستایش قریشی، دختر شش ساله ی افغان تبار ساکن منطقه خیرآباد ورامین توسط یک نوجوان هفده ساله نخستین بار در رسانه های اجتماعی بازتاب گسترده پیدا کرد و در نهایت رسانه های داخل کشور را پس از روزها به عکس العمل و انتشار خبر واداشت.

آن هم در حالیکه حتی رسانه های سوئدی به بازتاب این حادثه فاجعه بار پرداختند و آن را با عنوان قتل و تجاوز به یک دختر شش ساله منعکس کردند. در همین حال، گروهی از فعالان اجتماعی در یک اعلام عمومی خواستار تجمع مقابل سفارت افغانستان شدند تا با روشن کردن شمع برای "دختر افغانستان و ایران" به اظهار همدردی با خانواده

قربانی و نارضایتی از بروز چنین حوادثی بپردازند. اما چه چیز قتل ستایش را از هزاران فاجعه مشابه دیگر در ایران متفاوت می سازد؟ اگر این حادثه را به صورت یک مجموعه و کلیت شامل "تجاوز، قتل، عکس العمل پلیس، بازتاب رسانه ای، واکنش افکار عمومی" در نظر بگیریم، با چه رویکردی می توان به تحلیل این کلیت پرداخت؟

در گفتگویی که با مهرداد درویش پور، جامعه شناس و استاد دانشگاه ملاردالن سوئد داشته ایم تلاش شده به این پرسش ها و بررسی جامعه شناسانه قتل ستایش قریشی پرداخته شود.

حادثه قتل ستایش یکی از هزاران فجایی است که در متن جامعه ایران علیه کودکان رخ می دهد. اما چه چیزی آن را از بقیه حوادث مشابه برجسته و متفاوت می سازد؟

گاهی یک حادثه درعریان ساختن آسیب ها و ناهنجاری های اجتماعی یک جامعه خصلت نمادین پیدا می کند و باعث می شود زخم های آن جامعه سرباز کنند. در حادثه قتل ستایش هم صرف نظر از تراژیک بودن ربوده شدن و قتل یک دختر شش ساله توسط یک پسر ۱۷ ساله ، از همان آغاز ردپای دشواری ها و نابرابری های ساختاری در جامعه ایران را می بینیم. نخست اینکه یک کودک دختر شش ساله توسط یک پسر نوجوان ربوده شده، به گفته رسانه ها مورد تجاوز قرار گرفته و به قتل می رسد. یعنی خشونت جنسی در جامعه ایران در خشن ترین شکل ممکن خود بازتاب پیدا می کند و بازتاب این ماجرا با توجه به اینکه این قربانی زن محسوب می شود نه فقط از زاویه کودک آزاری و بی پناهی کودکان از منظر خشونت جنسیتی نیز قابل بررسی است. یعنی موضوع از این منظر هم اهمیت دارد که چگونه کودکان دختر حتی از پایین ترین سنین ممکن است به سادیستی ترین شکل به اوبژه جنسی مردان و پسران تبدیل شوند. یعنی کودکان دختر چقدر می توانند در معرض چشم بیمار یک جامعه مردسالار قرار بگیرند که نه فقط به نفس کودک بودن بلکه به خاطر دختر بودن نیز بیشتر با تهدید ربوده شدن، تجاوز و قتل روبرو شوند. این حادثه تلنگری است به ذهنیت جامعه ای که خشونت مردانه در آن روز به روز شدت یافته و به آسانی می تواند قربانی تازه ای گیرد. شدت خشونت، کودک و دختر بودن قربانی به اندازه کافی می تواند افکار عمومی را جریحه دار کند به خصوص که این قتل با خشونت جنسی و تجاوز هم گره خورده. از طرف دیگر، این حادثه یادآور اوج ناامنی در آن جامعه است؛ بچه ای فقط از خانه می رود بیرون تا بستنی بخرد و با تجاوز و قتل روبرو می شود. دیگر ساده تر از این نمی توان در متن یک زندگی روزمره ناامنی این گونه

سهمگین را تجربه کرد.

کودکان و زنان بسیاری در ایران قربانی خشونت های جنسیتی و اجتماعی مشابه می شوند. چرا اشاره به ملیت قربانی در این حادثه در تحلیل مساله اهمیت دارد؟ افغان تبار بودن ستایش از چه منظر می تواند این حادثه را از هزاران حادثه خشونت بار دیگر که علیه زنان و کودکان در جامعه ایران رخ می دهد برجسته کند؟

مواردی که اشاره کردم تنها جنبه های عمومی تر خشونت علیه زنان و کودکان را دربرمی گیرند. یعنی جنسیت زنانه و کودک بودن چقدر می تواند در یک جامعه مردسالار آنان را در موقعیت ناامن قرار دهد. چنین حادثه ای می تواند مشمول حال هرکسی باشد. اما ما نمی توانیم اینجا نسبت به بخش دیگری از نابرابری های ساختاری بی تفاوت باشیم که در این حادثه برجسته شده اند. اینکه مقتول یا قربانی یک مهاجر افغان تبار است و قاتل یک ایرانی تبار، می توانست به خودی خود موضوع توجه نباشد. اما در متن تبعیض و تحقیر و بی حقوقی افغان تبارها در ایران، میتوان ردپای یک تبعیض نژادی علیه افغان ها را جستجو کرد. اینکه پلیس به این پدر می گوید خودتان بروید بازهم بگردید. اینکه می گوید مسئول پرونده نیست و بعدا برمی گردد. اینکه می گوید امروز تعطیل است فردا بیایید و کم کاری پلیس نشانه چیست؟. درباره گم شدن یک کودک دختر در منطقه ای محروم نظیر ورامین با آن سابقه بزه کاری و جنایت و ازجمله قتل کودکان پاکدشت، منطقا با هر عقل سلیمی نیروی پلیس باید فوراً به محل برای پیگرد اعزام شود. دلیل این کم کاری را چه باید ذکر کرد؟ بی کفایتی عمومی پلیس؟ کم توجهی به خانواده قربانی که افغان تبار است؟ اهمیت ندادن به سرنوشت کودکان درمناطق محروم؟ همین اتفاق اگر در یک جامعه غربی رخ می داد به سرعت ردپای نژادپرستی در بی اعتنائی و کم توجهی به حقوق مهاجرتباران به موضوع رسانه ها تبدیل می شد. درباره ایران نه تنها پلیس در ابتدا با بی اعتنائی برخورد می کند به گونه ای که خود مجبور می شود آگهی گم شدن دخترش را به در و دیوار بچسباند، بلکه رسانه ها که باید فوراً این حادثه را بازتاب خبری می دادند تا چند روز سکوت می کنند. دلیل این سکوت اهمیت ندادن به حادثه است؟ دلنگرانی از عریان شدن برخوردهای نژادپرستانه یا افزایش تنش های اتنیکی در جامعه است؟ دلنگرانی از برآمد خشم افکار عمومی و تکان در اجتماعی بزیر پرسش رفتن بی کفایتی مقامات یا آمیخته ای از همه اینهاست؟ به هر حال نفس رویکرد هم پلیس و هم رسانه ها در واقع این گمانه را تشدید می کند

که خانواده قربانی به خاطر افغان بودن مورد توجه قرار نگرفتند. مضافاً اینکه ما نمی‌دانیم آن پسر جوان به دلیل بی‌حقوقی دختر افغان تبار به خودش اجازه داده که به همین سادگی او را قربانی کند یا نه. تمام بررسی‌های جامعه‌شناسانه نشان می‌دهند که معمولاً آسیب‌پذیرترین گروه‌های اجتماعی بیشترین قربانیان خشونت هستند. برای اینکه روشن شود چقدر ستم نژادی می‌تواند در این حادثه نقش داشته باشد یک لحظه تصور کنید این ماجرا برعکس بود. چقدر ممکن بود جامعه علیه افغان تبارها بسیج شود و واکنش به شدت منفی نشان دهد؟

پاسخ خود شما به این سوال چیست؟

این احتمال بسیار بالا بود. دقت کنید در این مورد اگر رسانه‌ها و مقامات اکنون از پیگیری ماجرا سخن می‌گویند بعد از خیرساز شدن ماجرا توسط شبکه‌های اجتماعی است. گرچه اگر پلیس جزئیات پرونده را روشن کند بیشتر می‌شود درباره اهمیت نقش هریک از عوامل حرف زد، اما متأسفانه به بهانه زیر سن بودن قاتل از محرمانه بودن پرونده پیگیری پرونده سخن گفته‌اند.

در راستای نابرابری‌های ساختاری که اشاره کردید، نقش فقر و اختلاف طبقاتی را چطور می‌شود لحاظ کرد؟

در مناطق محروم همچون ورامین خطر بزهکاری اجتماعی بالاست. محرومیت‌های اجتماعی می‌تواند در قرار دادن هم قربانی و هم مجرم در میدان بروز بزهکاری‌ها نقش ایفا کند. گروه‌های محروم از کمترین حمایت اجتماعی برخوردارند. برآستی کودکانی نظیر ستایش قریشی به عنوان دختر، کودک، افغان تبار و فردی که در خانواده‌ای فقیر و در منطقه محروم زندگی می‌کند تا چه حد می‌تواند از امنیت اجتماعی برخوردار باشد. در چنین مناطقی نه نهادهای حمایتگر وجود دارند نه مسئولان توجه می‌کنند به جرایمی که در آنجا اتفاق می‌افتد و نه افراد ساکن این مناطق قدرت دفاع بیشتر از حقوق خود را دارند و زمینه برای بزهکاری و ناهنجاری نیز بالاتر است. فرض کنید اگر یک وکیل مجلس زنگ می‌زد به پلیس می‌گفت دختر بچه ام گم شده پلیس این برخورد کم‌اعتنا را می‌کرد که با پدر ستایش صورت گرفته؟ ردپای محرومیت را نه فقط در بروز حادثه در آن منطقه که از سابقه دیرینه بالا بودن میزان بزهکاری، قتل، خودفروشی، اعتیاد و خودکشی برخوردار است، می‌شود دید بلکه در نحوه کم‌اعتنایی واکنش پلیس و رسانه‌ها به آن نیز می‌توان جستجو کرد. اگر از من بپرسید کدام

گروه اجتماعی در ایران در ناامن ترین وضعیت ممکن به سر می برند می گویم زنان، کودکان، محرومان و افغان تبارها. حال فرض کنید فرد از هر چهار ویژگی هم همزمان برخوردار باشد، دیگر با اوج خطر آسیب پذیری، ستم دیدگی و عدم برخورداری از حمایت ارگان ها روبرو خواهد شد. از این رو در یک نگاه میان برشی هر چهار عنصر در این حادثه به عریان ترین شکل ممکن برجسته هستند.

آیا می توان بروز این حادثه را تنها در محرومیت ها و عقده های سرکوب شده جنسی که به ناهنجاری های مشابه منجر می شوند خلاصه کرد و به آن تقلیل داد؟

جامعه ایران به دلیل محرومیت های جنسی و شدت ساختار مردسالار و ناهنجاری های آن بیش از هر زمان دیگری زنان و کودکان را می تواند به اوبژه های جنسی تبدیل کند. این درجه از خشونت می تواند در فراگیر کردن این نوع ناهنجاری ها نقش داشته باشد. اما تاکید اصلی را باید بر این گذاشت که تجاوز و قتل ستایشو مجموعه واکنش ها در برابر آن نمونه عریانی از قربانی شدن در متن ساختارهای نابرابر است. از میان انگیزه های فردی این خشونت و جنایت قطعا جنبه های روانی در بروز آن مهم است. اما برای اینکه بتوانیم حادثه را نه فقط از منظر انگیزه های قتل، بلکه در یک کلیت همچون نمونه ای از تجاوزجنسی، قتل کودک و نحوه بازتاب و نحوه بررسی پلیس بنگریم باید به جنبه نابرابری های ساختاری اهمیت بیشتری دهیم. رد پای ناهنجاری های روانی و سرکوب های جنسی در این حادثه عریان است اما پرداختن به نابرابری ساختارهای اجتماعی در تحلیل این حادثه شانس بیشتری برای جلوگیری از نمونه های مشابه را در اختیار قرار می دهد

احتمال این که این ماجرا با اعدام قاتل نوجوان پایان یابد کم نیست. هرچند که واکنش افکار عمومی و شبکه های اجتماعی تا به این ساعت متفاوت بوده و بیشتر بر همدردی با خانواده قربانی و افغان تبارها از جمله از طریق اعلام همگانی برای تجمع مقابل سفارت افغانستان و روشن کردن شمع تمرکز داشته. اما به نظر شما در برخورد با این حادثه چه باید کرد؟

اولا من به شدت خواستار لغو مجازات اعدام هستم و با قصاص صد در صد مخالفم. فلسفه قصاص روشنگری و دادخواهی نیست بلکه انتقام جویی در آن برجسته است. برای افزایش سلامت یک جامعه باید عنصر دادخواهی و روشنگری و پیشگیری برجسته شوند. حتی نوع جرایم کودکان زیر سن

قانونی کاملاً متفاوت است با افراد بالغ. این را باید به عنوان بخشی از حمایت از حقوق کودکان در نظر گرفت. این فقط قربانیان نیستند که حقوقی دارند که باید از آن دفاع شود؛ حتی مجرمان هم به عنوان یک شهروند دارای حقوقی هستند که باید مورد توجه قرار بگیرد. از این منظر مخالفت با مجازات اعدام که سهل است، نوع مجازات این پرونده باید متفاوت باشد با مجازات یک فرد بالغ برای جرم مشابه. اما درباره عکس العمل مردم و اینکه اعلام کرده اند که گروهی از فعالان اجتماعی می خواهند مقابل سفارت افغانستان برای همدردی با خانواده قربانی شمع روشن کنند از نظر نمادین بسیار مثبت است. شاید این حادثه دلخراش و نحوه رفتار مردم با آن به یک رویکرد ضد نژادپرستی فراگیر در جامعه تبدیل شود، به ویژه با توجه به اینکه افغان های مقیم ایران کم مورد ظلم و تحقیر و سرکوب قرار نگرفته اند که البته همواره پنهان هم مانده است. حال آن که اگر آنها احیاناً جرمی مرتکب شده اند در تمرکز رسانه ها قرار گرفته اما در مواردی که قربانی شده اند ما با واکنش جامعه روبرو نبوده ایم. این شاید اولین موردی باشد که افکار عمومی جامعه ایران به خاطر قربانی شدن یک فرد افغان تبار به شدت جریحه دار شده. این را باید به یک نقطه قدرتمند برای مبارزه با نژادپرستی علیه افغان ها و روشنگری درباره بی حقوقی آنان در ایران تبدیل کرد. در عین حال این حادثه فرصتی است برای پیگیری حقوق کودکان. باید با گسترش بحث ها روشن ساخت چگونه جامعه باید امکان حمایت از کودکان را افزایش دهد. از سوی دیگر چون در این حادثه ما باز هم شاهد یک خشونت جنسیتی هستیم باید در واکنش ها به این حادثه چگونگی مقابله با خشونت علیه زنان و کودکان یکجا برجسته شود و اینکه جامعه چگونه از طریق قوانین و تغییر هنجارها و ایجاد نهادهای مدنی می تواند امکان حمایت از کودکان و زنان را در مقابله با خشونت اجتماعی و جنسیتی افزایش دهد. و نکته آخر از منظر محرومیت و شکاف های طبقاتی باید هشدار داد که هرچه در جامعه فقر گسترش پیدا می کند شکاف طبقاتی بیشتر می شود خطر بزهکاری افزایش می یابد؛ بنابراین یک مبارزه گسترده علیه فقر و شکاف های طبقاتی به ویژه در مناطق محروم در کاهش این بزهکاری ها نقش کلیدی دارد. اما با توجه به اینکه جامعه ایران روز به روز بیشتر در فقر و شکاف و ناهنجاری اجتماعی فرو می رود نگران این هستیم که این حوادث تعدادشان بیشتر شود. از این نظر پرداخت بیشتر رسانه ها به این مساله، برگزاری کنفرانس های مختلف در بررسی اینگونه خشونت ها و روشنگری بیشتر در این زمینه نقش مهمی در رویارویی با پدیده هایی از این دست دارد.

گذار از جمهوری اسلامی یا اصلاحات؟

فرهنگ قاسمی



جنبشی که باید در انتظار آن بود، جنبشی است مردمی که برای به دست آوردن آزادی های فردی و اجتماعی و برای کسب عدالت اجتماعی قد راست خواهد کرد.

مقدمه

وقتی در زمان محمد رضا شاه در «جامعه دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران» ما تعدادی انگشت شمار [۱] در پاریس فعالیت می کردیم بسیاری از فعالان سیاسی خارج کشور چنان به چپ و راست میزدند و فعالیت ما را مورد حمله قرار می دادند که بایستی ساعت ها بحث و مجادله می کردیم تا به اهمیت دفاع از حقوق بشر پی برده می شد. چون چند صباحی از انقلاب ۵۷ گذشت ارزش دفاع از حقوق بشر بیش از پیش معلوم گردید.

از همان ابتدای استقرارش، جمهوری اسلامی تازه به قدرت رسیده، به همراه حزب توده و اقمارش و دانشجویان خط امام و انصارش چون، بهشتی و آیت و کاشانی، با پشتیبانی و تشویق شخص خمینی چوب تکفیر را علیه ملیون و طرفداران نهضت ملی بلند کردند و آنان را به گناه مخالفت با رفراندوم و حاکمیت دین و ترجیح دموکراسی براسلام و طرفداری از حقوق بشر و اعلان مخاطره دیکتاتوری مذهبی، با انگهایی، همانند ملی گرائی، نوکر امپریالیسم، طرفدار بورژوازی و ارتباط با آمریکا و طرفداری از محمد مصدق و مخالفت با خیانت آیت الله کاشانی، به زندانها انداختند و به جوخه های اعدام تحویل دادند یا مجبور به فرار از میهن کردند.

خوشبختانه امروز دفاع از حقوق بشر یکی از پایه های مهم مبارزه علیه جمهوری اسلامی محسوب می گردد و جنبه ملی و محوری پیدا کرده است. رضایت از این رشد و تحول اجتماعی که در جهت دفاع از آزادی و

حق و مسئولیت افراد است را هیچ انسان آزادی‌خواهی نمی‌تواند نادیده انگارد. این تحول در سی ساله اخیر تا بدانجا به پیش رفت که امروز کمتر سازمان و تشکیلاتی را می‌توان یافت که در برنامه سیاسی خود امر دفاع از حقوق بشر را منظور نکرده باشد. اگر در آن زمان اعتقاد راست و درستی به اصول حقوق بشر می‌داشتیم اعدام‌ها شروع نمی‌شد و شاید جامعه ما راهی دیگر در پیش می‌گرفت.

امروز که اندام رژیم جمهوری اسلامی تا گلو در خون مردم ایران فرو رفته است، بخش بزرگی از همان افراد مهاجم به آزادی در صدر انقلاب، در صف مخالفین جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند. اینان، نه تنها گذشته خود را فراموش کرده‌اند بلکه به راحتی با قدرتهای خارجی به زد و بند نشسته‌اند و برای دست یافتن به اصلاحات از داخل رژیم جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند. اینان همان طور که در گذشته در امر دفاع از جمهوری اسلامی و مخالفت با حقوق بشر و همکاری با حاکمیت برای از بین بردن افراد و جریان‌های طرفدار حقوق بشر و نیروهای ملی و آزادی‌خواه و مدافعان استقلال و تمامیت ارضی ایران اشتباه کردند، امروز نیز با طرفداری از اصلاحات، با بکارگیری شیوه‌های گذشته، با استفاده از وسایل نامشروع و با قبول همکاری با عوامل خارجی دچار اشتباهی سهمگین هستند.

مثلث رشد اجتماعی : صلح - دموکراسی - اصلاحات

انسان منطقی به ویژه کسی که از حقوق بشر دفاع می‌کند، به ذات خود، در یک جامعه معتدل و معقول، در جامعه‌ای که در آن صلح اجتماعی برقرار است و حقوق انسانی رعایت می‌گردد، باید مدافع اصلاحات باشد. اصلاحات به این مفهوم که سیستمی بر اساس ضوابط شناخته شده و مرسوم و پذیرفته شده از سوی کسانی که در آن سیستم ذینفع هستند، وجود دارد و کار خود را بطور طبیعی انجام می‌دهد، اما در حین حرکت و کنش خود به مشکلاتی برمی‌خورد که پیش‌بینی نشده‌اند، یا اینکه آن سیستم در اثر واکنش‌های ناهمسازی‌ها و ناهمگرایی‌هایی را در درون خود تولید می‌کند که برای ادامه فعالیت خود باید اصلاحاتی در آن بوجود آید. بدین ترتیب در مفهوم مدیریت، اصلاحات راز بقای سیستم و تضمین‌کننده اکتساب کیفیت کامل است، مفهومی که به راستی در جامعه نیز می‌تواند صادق باشد. از این رو در هر جامعه مردم و به ویژه تلاشگران حقوق بشر که عوامل ذینفع تحول و تکامل اجتماع بشمار می‌آیند به ذات خود طرفدار اصلاحات هستند، اما در یک جامعه اصلاحات به شرطی امکان پذیر است که این عوامل و عناصر حق آزادی اندیشیدن و اظهار نظر داشته باشند به بیان دیگر آزادی‌های فردی و

اجتماعی در آن رعایت شوند تا مردم، موافق و مخالف، بتوانند اندیشه خود را در کمال آزادی بیان کنند؛ افکار و عقایدی را رد و به مکتب و مرام دیگری که مورد توافق با ساختار فکری و نیازهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنان است تمایل و عقیده پیدا کنند. اما در جامعه‌ای که این آزادی‌ها وجود نداشته باشد آن جامعه دارای حاکمیتی مستبد است. استبداد حق مردم و آزادی اندیشه و بیان آنان را رعایت نمی‌کند، به عبارت دیگر، نظام استبدادی به خودی خود با اصلاحات در تضاد است در نتیجه اصلاحات در چنین جامعه‌ای مفهوم پیدا نمی‌کند و ظرفیت عملی نمی‌یابد. اصلاحات اگر امکان داشته باشد یکی از راه‌حل‌های بسیار مناسب برای رشد و تحول سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه بشمار می‌آید و مورد استقبال انسان متعادل است. همان‌طور که در بالا گفتیم لازمه اصلاحات استقرار صلح اجتماعی، یعنی رعایت آزادی‌ها و ثبات در مناسبات دموکراتیک یا استقرار دموکراسی است؛ پس می‌توان گفت در جامعه‌ای که صلح وجود داشته باشد اصلاحات موجب استقرار دموکراسی و باعث رشد سیاسی و اجتماعی می‌شود. بر عکس در جامعه استبدادی، اصلاحات امکان‌پذیر نیست زیرا استبداد در مقابل رشد سیاسی و اجتماعی به مانند سدی عظیم ایستادگی می‌کند. از آنجا که سه عامل دموکراسی و صلح اجتماعی و اصلاحات لازم و ملزوم یکدیگرند، پس اصلاحات در تضاد ساختاری با رژیم استبدادی است چرا که مستبد با رفتار و با کردار خود راه آزادی و دموکراسی را می‌بندد. پس راه حلی غیر از شکستن استبداد از طریق بر زمین زدن، خنثی کردن و سرنگونی آن برای مردم باقی نمی‌ماند. چنین است که در جمهوری اسلامی ایران همه راه‌های اصلاحات بسته است. متأسفانه هنوز بسیاری کسانی که خوش‌باورانه در جستجوی اصلاحات در رژیم استبدادی جمهوری اسلامی هستند، این رژیم تمامی کیفیت‌ها و ارزش‌های جامعه متعادل را منهدم و بی‌ارزش کرد. کنش‌هایش در جهت مخالف رشد و پاسداری از ثروت ملی عمل می‌کند، اقدامات ناموزونش خلاف همگرایی اجتماعی و مخرب تکامل فرهنگی است، پس ظرفیت اصلاح‌پذیری خود را از دست داده است.

گذار از جمهوری اسلامی حق ملت ایران است

امروز مشاهده می‌شود که اکثریت بزرگی از مخالفین جمهوری اسلامی که طرفدار منشور جهانی حقوق بشر و تمامی میثاق‌های وابسته به آن هستند، با وجود اینکه هیچ علاقه‌ای به جنگ و خونریزی ندارند و در شرایط معمولی و متعادل، طرفدار راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و گام به گام، برای دستیابی به رشد و تحول جامعه می‌باشند ناچارند برای

تغییر شرایط حاکم و در مقابله با جمهوری اسلامی، به درستی شعار سرنگونی و نه اصلاح‌طلبی را، در سرلوحه مبارزات خود قرار دهند و با توسل به یک قیام همگانی و با اتکا به نیروی ملتی که روشنفکران، دانشجویان، کارگران، روزنامه نگاران در بندگان؛ ملتی که قربانی تبعیض جنسیتی، محرومیت‌های اجتماعی و نابسامانیهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اند و از فقر و فساد و اعتیاد و استثمار به تنگ آمده‌اند، حقوق و آزادی‌های مردم را به آنان بازگردانند.

اما متأسفانه عده‌ای هنوز به این واقعیت تلخ پی نبرده‌اند تا حقیقتی به این روشنی را نمی‌خواهند باور کنند. اینان با افکار "پیتورسک" [۲] در مورد این معجزه که «خامنه‌ای آزادی بدهد و حاکمیت مردم را قبول کند و در قدرت حاکم چرخش به وجود آید» می‌توان اشاره کرد. این بیان به همان اندازه ریشخند به اپوزیسیون است که سخنان "رمانتیک" و آشفته برخی دیگر که فرضیه "کلاسیک" و عقب ماندگار ترسانیدن مردم از «بی‌ثباتی» را مطرح می‌سازند و برای حفظ ثبات و نگهداری ساختار رژیم حاکم بر ایران، به امر اصلاحات تأکید می‌ورزند. در صورتی که مشاهده دقیق و تحلیل واقعیت‌های زندگی مردم ایران و شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و وضعیت اپوزیسیون، شمار اعدام‌ها و زندان‌ها، شرائط اعمال شده توسط هیأت حاکمه و قدرت مطلقه شخص ولایت فقیه و معضلات ناشی از سیاست خارجی نه با آن امیدیشه‌های "پیتورسک" خوانائی دارد و نه آن "رمانتیسیم" را برمی‌تابد. لازم است که گفته شود که قریب هفت سال است که ما جنبش مردمی ۸۸ که برای کسب آزادی انتخابات بود و نیز بهارهای عرب را پشت سر گذارده ایم، اما جنبش ۸۸ به دلیل عدم لیاقت رهبری آن، یعنی همان کسانی که اصلاح‌طلبان از آنها دفاع می‌کنند توسط حاکمیت خشن و استبدادی و ضد انسانی جمهوری اسلامی در نطفه خفه شد و متأسفانه میهن ما راه حل اصلاح طلبانه را که برخی خواب آن را می‌دیدند از دست داد. امروز به صراحت باید گفت و تکرار کرد که گذار از جمهوری اسلامی حق ملت ایران است و حق بازگرفتنی است و هیچ دیکتاتوری آن را به ملت عطا نکرده است.

اصلاحِ اصلاح‌طلبان !

این واقعیت ناخوشایند را باید پذیرفت که هر متخلفی به آسانی درستکار نمی‌گردد، هر بنیادگرایی به راحتی مدرن و متجدد حتی اصلاح طلب نمی‌شود. هر طرفدار ولایت فقیه، که مدعی سکولاریسم شد، هر کوشنده دیکتاتوری، "خلقی یا غیر خلقی" که به دموکراسی روی می‌آورد، هر سلطنت طلبی که به جمهوریخواهی متمایل گردیده، همینطور

هر فرد طرفدار رژیم جمهوری اسلامی که تغییر موضع داد و مخالف رژیم شد، بدان مفهوم نیست که اخلاق و رفتار قبلش تغییر پیدا کرده باشد. از این سخن نباید چنین نتیجه گرفت که ما بر این اعتقادیم که انسان ها قابل تغییر و تحول نیستند؛ بلکه باور داریم برای اینکه هر فرد در پروسه تغییر و تحول خود موفق گردد به ناچار باید قادر باشد اخلاق و رفتار خود را نیز تغییر دهد. کسانی که در گذشته یک روز به دنبال هاشمی رفسنجانی بودند، دیگر روز صلیب خاتمی را به گرده می کشیدند و امروز، علیرغم اعترافات شجاعانه افرادی مثل نوری زاد و صدها زندانی سیاسی دیگر و حتی آقای کربوبی که به صراحت رژیم جمهوری اسلامی ایران را اصلاح ناپذیر میدانند، هنوز به دنبال اصلاحات هستند چرا قبول نمی کنند که از واقعیت فرسنگها فاصله دارند. اصلاح طلبان باید این حقیقت تلخ را پذیرا شوند که در مورد اصلاح جمهوری اسلامی در اشتباه محض به سرمی برند و بهتر است به جای کوشش بی ثمر در اصلاح جمهوری اسلامی، نخست خود را اصلاح کنند سپس به جبهه مردم که برای آزادی و استقلال و دموکراسی و جمهوری مبارزه می کنند بپیوندند! سؤال اساسی این است که اصلاح طلبان چه چیزی را و به وسیله چه کسی می خواهند اصلاح کنند؟ اصلاح قانون اساسی، آشنا ترین ادعای اصلاح طلبان است. وقتی کسانی که آن را تدوین کرده اند، آن را رعایت نمی کنند و بر اساس تمایلات و منافع شخصی خود بر ایران حکومت می کنند، آیا حاضرند به تغییر قانون اساسی تن در دهند؟ آیا منافع سپاه پاسداران به آنان اجازه می دهد که قانون اساسی تغییر پیدا کند؟ روحانیونی که بر مرکب مراد سوار شده اند و به مال و منال بی کران رسیده اند آیا قبول می کنند قانون اساسی تغییر پیدا کند؟ آقازاده هائی که ثروت ملت ایران را در بانکهای خارجی انباشت کرده اند آیا حاضر میشوند به تغییر قانون اساسی تن در دهند؟ اینان گناهکاران و جنایتکارانی هستند که بیش از سی سال است که به تخلف و چپاول ملت ایران عادت کرده اند و به سادگی از امتیازات خود دست نخواهند برداشت.

شعار سرنگونی به تنهایی کافی نیست

نویسنده این سطور از سالها قبل بر این اعتقاد بوده است که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل دشمنی با دموکراسی و آزادی و استقلال و به جهت زیر پا گذاشتن آزادی انتخابات و حاکمیت ملت اصلاح پذیر نیست، پس چاره ای جز سرنگونی آن وجود ندارد. جنبشی که باید در انتظار آن بود، جنبشی است مردمی که برای به دست آوردن آزادی های فردی و اجتماعی و برای کسب عدالت اجتماعی قد راست خواهد کرد. اینبار به

احتمال فراوان، حرکت مردم ایران جنبشی خواهد بود نه تنها برای آزادی و برابری و حقوق بشر بلکه همینطور علیه فقر و علیه حاکمیت دین و عقیده و مکتب و مرام و این جنبش در تمام منطقه تأثیرگذار خواهد بود. این جنبش را طغیان مردم ایران در داخل و خارج کشور و مبارزه روشنفکران از داخل زندان ها و استقامت همه کسانی که فشارهای رژیم و ضربات سنگین جمهوری اسلامی را در داخل کشور تحمل می کنند به وجود خواهند آورد.

واقع بینی حکم می کند که بپذیریم دوران گذار مخاطرات بزرگی را به همراه خواهد داشت و میهنمان برای مدتی در آشفتگی سیاسی و اجتماعی و نا امنی به سر خواهد برد، در چنین چشم اندازی، هم و غم و دل نگرانی درجه اول اپوزیسیون باید این باشد که این دوران هر چه بیشتر کوتاه تر شود. برای این کار چاره ای نیست غیر از اینکه اپوزیسیون خود را متشکل و همساز کرده و برای برنامه دوران گذار کار کند و خود را در برابر آن مسئولیت بزرگ، یعنی بازسازی جامعه و ترویج فرهنگ اعتدال و احترام به رقبای سیاسی و رعایت حقوق انسانی و دفاع از آزادی همه آحاد ملت، از طرفداران پادشاهی تا مدافعان کمونیسم کارگری، آماده سازد. عوامل تشکیل دهنده همسازی باید متشکل از نیروهائی باشند که در ذات خود ناهمگون نباشند.

در این فراروند، ساختارهای رژیم جمهوری اسلامی به ناچار درهم خواهند ریخت. ازهم پاشیده شدن ساختارهای حاکمیت مافیای مذهبی که فساد و رشوه و دروغ و ریا را در جامعه اشاعه داده است یک امر واقعی و ضروری است. در این رژیم خرابی فراگیر شده و انحطاط به حدی رسیده است که باید در اندیشه بازسازی ساختارها موجود بود و اندیشه به تنهایی کافی نیست باید طرح های عملی ارائه داد و به تدوین آنها پرداخت.

برنامه ریزی مرحله گذار و ترسیم یک چشم انداز واقع بینانه و تعیین مسئولیتها در این مرحله سخت حساس، با مشارکت زنان و مردانی که قادر به عملی ساختن پروژه های لازم برای گذار به دوران دموکراسی هستند، عمده ترین وظیفه جمهوریخواهان سکولار و لائیک و طرفدار سرنگونی است.

انحطاط قدرتمداران به خوبی نشان می دهد که قدرت به خودی خود هیچ ارزش و منزلتی ندارد، بلکه کسب قدرت آنگاه مفهوم پیدا می کند که در جهت خدمت به مردم و جامعه بشری باشد. به همین دلیل بایستی توجه کرد که تفاوت است بین اپوزیسیون که می خواهد آزادی را به ارمغان بیاورد و آنی که می خواهد با کسب قدرت به امیال فردی،

موروثی، خانوادگی، گروهی و عقیدتی دست پیدا کند. به عبارت دیگر کسب قدرت باید حتماً برای خدمت به جامعه باشد. رهبری جمهوریخواهان بایستی از افرادی تشکیل شود که به آزادی و حقوق بشر و عدالت اجتماعی و جدایی دین و دولت به شدت پایبند باشند و از این اصول به طور قرص و محکم و با فداکاری و بدون کوچکترین تعلل و تخلفی دفاع کنند. اینان در واقع تضمین کننده آزادی و مردمسالاری و سکولاریسم و لائیسیته و تمامیت ارضی و استقلال ایران و عدالت اجتماعی و ضامن حقوق اقلیت ها هستند. مجلس مؤسسان را باید این رهبران آزادیخواه با در نظر گرفتن حقوق همه نحلّه های سیاسی و تضمین کامل برابری، آزادی و دموکراسی برای همه برگزار کنند.

پاریس

[۱] فعالان این کمیته عبارت بودند از مولود خانلری، امیر پیشداد، ابوالحسن بنیصدر، حسین ملک، حسین مهدوی، احمد فاروق، احمد سلامتیان، فرهنگ قاسمی ...

[۲] Pittoresque -، تعبیرات غیر جدی و فولکلوریک

سند ساختار جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

تغییرات در سند ساختار

گردهمآیی سراسری دهم

9 - 10 مه 2020 برابر با 20 - 21 اردیبهشت 1399

در گردهمآیی سراسری دهم به تاریخ 9-10 مه 2020 برابر با 20 - 21 اردیبهشت 1399

دو بند : ۳ - ۲ - ۷ و پاراگراف مربوطه در بند 9 به صورت زیر
تغییر کرده و به تصویب رسیدند

بند 7 : شورای هماهنگی

۳- ۲ - ۷ شورای هماهنگی هر ماه دو نشست مجازی با همراهان برای تصمیم‌گیری و تقسیم کار در کلیه امور ج.ج.د.ل.ا. برگزار می‌کند. تصمیمات در این نشست با اتفاق دوسوم آراء حاضرین در جلسه گرفته می‌شوند. این نشست می‌تواند به نام ج.ج.د.ل.ا. و در چهارچوب منشور، بیانیه صادر کند. بیانیه‌ها باید موافقت دوسوم آراء همراهان را به دست آورند.

بند 9 : گردهمایی سراسری

- گردهمایی سراسری عادی سالانه، به دعوت شورای هماهنگی و با شرکت همراهان به صورت علنی برگزار می‌شود. در صورت عدم امکان تشکیل نشست حضوری، گردهمایی مجازی برگزار می‌شود.

سند ساختار جنبش جمهوریخواهان دموکرات ولایت ایران

مصوب گردهم‌آیی ششم

در روزهای ۱۹ تا ۲۱ فوریه ۲۰۱۶، برابر با ۳۰ بهمن تا ۲ اسفند
۱۳۹۴

توضیح: یکی از اسناد مصوبه ششمین گردهمایی جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران، سند ساختار است که با تغییراتی در سند ساختار پیشین، به تصویب رسید. تغییرات در سند ساختار نیازمند رای بیش از شصت در صد آرای حاضران در گردهمایی سراسری است که این تغییرات در گردهمایی ششم با رای بیش از شصت در صد به تصویب رسید. همچنین بنا بر درخواست گردهمایی، این سند همچون دیگر اسناد مصوبه، توسط هیئت رئیسه گردهمایی و شورای هماهنگی جدید، ویرایش نهایی شده است.

۱ - نام - جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران (مخفف آن " ج ج د ل ا ")

۲ - تعریف - جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران برای

جمهوری، دموکراسی، لائسیته، عدالت اجتماعی و برابر حقوقی در همه زمینه‌ها از جمله برابر حقوقی جنسیتی در ایران مبارزه می‌کند. جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران جنبشی است کثرت‌گرا، فراگیر، علنی و مستقل که در آن همراهان از خاستگاه‌ها و افق‌های گوناگون گرد آمده‌اند تا با جایگاهی برابر، ابتکارات فردی و کوشش‌های جمعی و داوطلبانه خود را در عرصه‌های نظری و عملی از راه‌های دموکراتیک و بر مبنای اسناد پایه مصوب گردهمائی‌های سراسری به پیش برند.

۳ - همراه کسی است که خود را جمهوری‌خواه دموکرات و لائیک می‌داند و به‌گونه‌ای با این جنبش در پیوند است.

مبنای مشارکت همراهان اراده‌ی آزاد و داوطلبانه، پذیرش مسئولیت و پاسخ‌گوئی نسبت به آن است. توصیه می‌شود همراهان حداقل ماهانه پنج یورو (یا سالانه شصت یورو) به صندوق مالی بپردازند.

مشارکت در کوشش‌های جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک ایران، فردی و صرف‌نظر از وابستگی یا عدم وابستگی افراد به احزاب، سازمان‌ها و انجمن‌های دیگر است. همراهان همه جا از حقوق یکسان برخوردارند، از جمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن.

۴- نهاد محلی- همراهان می‌کوشند برای پیشبرد فعالیت‌ها در محل اقامت خویش، نهادهای محلی به‌وجود آورند. نهادها در همه تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب روش‌های کار خویش، خود مختارند، تعلق آن‌ها به "ج ج د لا" بر مبنای اسناد پایه و مصوبات نشست سراسری است. نهادها در اتخاذ مواضع سیاسی و انتشار آن‌ها به نام واحد محلی خود در صورت وجود تفاهم و یا احراز اکثریت آراء آزادند. اقلیت برای دفاع از نظرات خود و تبلیغ علنی آن می‌تواند از همه امکانات جنبش استفاده کند.

- همراهانی که واحد محلی ندارند، می‌توانند با یکدیگر واحد مجازی تشکیل دهند. (تبصره ۱)

- واحدهای محلی در سطوح شهری یا کشوری برپایه سند سیاسی و سند ساختار، تشکیل می‌شوند و در چارچوب این دو سند، در تمام فعالیت‌های خویش، خود مختارند.

- حد نصاب واحدهای محلی ۵ نفر است.

- مسئولیت موضع‌گیری‌های سیاسی واحدهای محلی بر عهده خود این واحدهاست.

- واحدهای محلی از حق داشتن یک نماینده در شورای هماهنگی برخوردارند.

- نماینده، نمایندگان یا رابطین واحدهای محلی در شورای هماهنگی،

با رای اکثریت همراهان این واحدها تعویض می شوند.
تبصره ۱: حقوق و وظایف واحدهای محلی در مورد واحدهای مجازی نیز صادق می باشد.

۵- گروه‌های کار

۵-۱ ترکیب و چگونگی شکل‌گیری:

۵-۱-۱ مسئولان گروه‌های کاری در گردهمایی سراسری انتخاب می شوند.
۵-۱-۲ مسئولان گروه‌های کاری با توجه به حجم کاری گروه، تعداد اعضای خود را در هر مقطع زمانی می توانند انتخاب کنند.
۵-۱-۳ انتخاب اعضای گروه‌های کاری از میان داوطلبان، متناسب با فعالیت‌های گروه با مسئول گروه و با تأیید شورای هماهنگی است. (تبصره ۱)

۵-۱-۴ تصمیم‌گیری‌های گروه بر اساس رأی اکثریت تشکیل دهنده گروه قابل اجراست. (تبصره ۲)

۵-۱-۵ سه بار غیبت غیر موجه همراه داوطلب در جلسات گروه‌های کاری، می‌تواند با تصمیم جمعی گروه، منجر به حذف همراه از گروه شود.
تبصره ۱: بعد از تشکیل گروه‌های کاری، در خواست جدید از همراهان برای شرکت در گروه‌های کاری با تصمیم اکثریت گروه است.
تبصره ۲: در صورت برابری آرا، نظر مسئول گروه راه‌گشاست. بر این اساس توصیه می‌شود که تعداد اعضای گروه‌ها فرد باشد.

۵-۲ وظایف و اختیارات:

۵-۲-۱ گروه کار "سیاسی" به سهم خود موظف است در تدارک بحث‌های علنی پیرامون مضامین مطرح در اندیشه جمهوری‌خواهی و پیشبرد مباحثی که نشست سراسری مشخص می‌کند، بکوشد.

۵-۲-۲ گروه "ارتباطات" نهاد ارتباطی سراسری و عهده‌دار مناسبات جنبش با نیروها و مجامع ایرانی و خارجی بوده، موظف است در معرفی جنبش به افکار عمومی ایرانی و خارجی بکوشد.

۵-۲-۳ گروه "سایت و شبکه‌های اجتماعی" بازتاب دهنده افکار جنبش جمهوری‌خواهی پیرامون مضامین پایه‌ای آن، مثل جمهوری‌خواهی، دموکراسی و لائیسیته می‌باشد.

۵-۲-۴ گروه‌های کاری آئین‌نامه‌ی داخلی خود را تدوین می‌کنند. آئین‌نامه انتشار علنی خواهد یافت.

۵-۲-۵ گروه‌های کاری در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب روش‌های کار خویش (در چارچوب موازین ج.ج.د.ل.ا) خود مختار هستند.

۵-۲-۶ مسئولین گروه‌های کاری موظفند گزارش کاری گروه خود را به همراهان، شورای هماهنگی و گردهمایی سراسری ارائه دهند.

۵-۲-۷ در نبود گردهمایی سراسری، فقط شورای هماهنگی می‌تواند برکل

فعالیت گروه‌ها، در صورت عدم تناسب فعالیت آنها، بر طبق سند ساختار و سیاسی، ناظر و تصمیم گیرنده باشد.

۶ - گرایش‌های سیاسی - نظری

همراهان هم نظر می‌توانند در محدوده توافقات سند سیاسی در گرایش‌های گوناگون خود را متشکل نموده و از تمام امکانات جنبش برای تبلیغ علنی نظرات خود استفاده کنند و اعلام موضع نمایند.

۷- شورای هماهنگی

تعریف: شورای هماهنگی فعالیت‌های نهادهای گوناگون ج.ج.د.ل.ا را هماهنگ می‌کند.

۱- ۷ ترکیب و چگونگی شکل‌گیری

شورای هماهنگی، مرکب از پنج تا هفت نفر از رابط‌های واحدها و گروه‌های کار می‌باشد.

تبصره: در گردهمایی سراسری یا حداکثر پس از دو هفته پس از گردهمایی سراسری، واحدهای محلی و مجازی، رابط‌های خود را برای تشکیل شورای هماهنگی معرفی می‌کنند.

۲ - ۷ وظائف و اختیارات

۱- ۲ - ۷ شورای هماهنگی عهده دار پیشنهاد و تدارک کارزارهای سراسری است.

۲- ۲ - ۷ شورای هماهنگی در تبادل نظر با همراهان، برنامه کار مشترکی را تدوین و زمان‌بندی کرده، برای فعالیت به همراهان ارائه داده و سازماندهی و تحقق آن را پیگیری می‌کند.

۳- ۲ - ۷ شورای هماهنگی هر ماه نشستی مجازی با همراهان برگزار می‌کند تا نسبت به رویدادهای سیاسی ملی و بین‌المللی و مضمون واکنشی که باید نشان داد، از آنان نظرخواهی کند. در صورت تشخیص لزوم انتشار بیانیه، گروه کار سیاسی با توجه به تمایلات و اظهار نظر همراهان حاضر در نشست، متن را تدوین و به شورای هماهنگی ارایه می‌دهد. شورای هماهنگی می‌تواند در آن تغییرات و تصحیحاتی را که لازم می‌داند وارد کرده، بیانیه را به نام شورای هماهنگی انتشار دهد.

۴- ۲ - ۷ تصمیمات در شورای هماهنگی به اتفاق آرا گرفته می‌شود. در صورتی که اتفاق آرا حاصل نشود، رای اکثریت مبنای تصمیمات خواهد بود.

۸- مشارکت زنان

برای عملی‌شدن امر سهمیه‌بندی:

در پیروی از مصوبه نخستین گردهمائی سراسری مبنی بر پذیرفتن سهمیه ۵۰ درصدی زنان، که هدف جنبش می‌باشد و مشارکت متساوی زنان و مردان، در تمام نهادهای انتخابی و عرصه‌های فعالیت جمعی، در صورتی که تعداد شرکت‌کنندگان زن در نشست‌های همگانی محدود بود، کوشش میشود حتی المقدور در نهادهای انتخابی به هدف ۵۰ درصد نزدیک شد.

۹- گردهمائی سراسری

- گردهمائی سراسری، بالاترین نهاد «جنبش» است.
- گردهمائی سراسری عادی سالانه، به دعوت شورای هماهنگی و با شرکت حضوری و محازی همراهان و به صورت علنی برگزار میشود.
- گردهمائی سراسری، در تمام امور جاری سیاسی و تشکیلاتی تصمیم‌گیری میکند و تصمیماتش را با پشتیبانی آرای اکثریت همراهان حاضر به اجرا می‌گذارد.
- در گردهمائی سراسری عادی، بر مبنای گزارش شورای هماهنگی، فعالیت آتی جنبش مورد بحث و بررسی همراهان قرار می‌گیرد و راستای حرکت آینده تعیین میشود.
- گردهمائی سراسری فوق‌العاده به درخواست بیست درصد از همراهان برگزار میشود.

۱۰- نحوه انتخابات در گردهمائی سراسری

- حداقل رای لازم برای انتخاب کاندیداهای مسئولان گروه‌های کاری ۲۰ درصد آرای حاضران در جلسه می‌باشد.
- برای هر گونه تغییر در سند سیاسی و یا سند ساختار، تصمیمات با اکثریت بیش از شصت درصد همراهان حاضر به تصویب میرسد.